

دلالت شناسی نمایه‌ای

دکتر سید محمد علی حجتی*

چکیده

دیوید کاپلان کلمات نمایه‌ای را به نمایه محض و ضمیر اشاره صحیح تقسیم می‌کند و معتقد است که در رابطه با دلالت شناسی این کلمات، کلمات نمایه‌ای محض دارای کاراکتر (معنای لغوی) بوده و در متن است که مدلول (یا محتوای) آن‌ها تعیین می‌شود. اما ضمائر اشاره‌ای صحیح فاقد کاراکتر می‌باشند و تنها وقتی که در یک متن به کار می‌روند دارای کاراکتر می‌شوند به همراه آن متن مدلول خود را معین می‌کنند. او این نظر اخیر را از فرگه اقتباس کرده است. در نظریه «استخوان خالی» کنایه از این که مشارالیه کافی است و عمل اشاره را لازم ندارد) هر دو قسم از کلمات نمایه‌ای دارای کاراکتر مستقل از متن بوده ولی از مؤلفه‌های متن، خود مشارالیه می‌باشد نه عمل اشاره. نی تن سمن اجمالاً نظریه اخیر را قبول می‌کند و برای تمام کلمات نمایه‌ای کاراکتر مستقل قایل است، اما متن را شامل عمل اشاره می‌داند نه مشارالیه. به نظر می‌رسد در میان این سه نظریه، نظریه سمن مؤیدات شهودی بیشتری داشته باشد و تفسیر بهتر و منطقی‌تری را از دلالت شناسی کلمات نمایه‌ای ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ۱- دلالت شناسی ۲- کلمات نمایه‌ای ۳- کاراکتر ۴- متن
۵- دیوید کاپلان

۱. مقدمه

امروزه یکی از مباحث بسیار مهم در فلسفه منطق و نیز فلسفه زبان مبحث "معناداری"^۱ یا "دلالت شناسی"^۲ می‌باشد. در این مبحث، از معناداری یا دلالت شناسی انواع کلمات و عبارات بحث می‌شود و رابطه الفاظ با آنچه که ما بأزای الفاظ است مورد بررسی قرار می‌گیرد. دست آوردهای این بحث‌ها نتایج بسیار مهمی در منطق، متافیزیک و

* استاد یار دانشگاه تربیت مدرس

نیز معرفت‌شناسی دارد. در میان الفاظ و عبارات زبان، در سه دههٔ اخیر در مغرب زمین، بحث از دلالت‌شناسی کلمات نمایه‌ای^۳ مانند، "من"، "او"، "اکنون"، ... مورد عنایت خاصی قرار گرفته است و البته هنوز هم ادامه دارد. بعضی از مسائلی که در زمینهٔ دلالت‌شناسی کلمات نمایه‌ای مطرح می‌شود از این قرار است: رابطهٔ کلمات نمایه‌ای با متنی^۴ که مشتمل بر آن‌هاست چگونه می‌باشد؟ آیا از نظر منطقی آن کلمات مانند اسامی خاص می‌باشند؟ آیا علاوه بر مدلول^۵ معنای^۶ نیز دارند؟ آیا این نوع از کلمات معنای لغوی هم دارند و نقش معنای لغوی آن‌ها در دلالت‌شناسی چیست؟

ما در این مقاله به بررسی و نقد آرای مختلف در پاسخ به سؤالات بالا می‌پردازیم و در این میان به نظر می‌رسد رأی نی تن سمن^۷ از سایر آرا دقیق‌تر است.

۲. کلمات نمایه‌ای

تعبیر "نمایه‌اول" بار توسط چارلز ساندرز پیرس^۸ وارد ادبیات بحث شده است (۱۸، ص: ۳). منظور از کلمهٔ نمایه‌ای، کلمه‌ای است که مدلول آن از طریق متنی که شامل آنست تعیین می‌شود و ممکن است در متن‌های مختلف مدلول‌های مختلفی داشته باشد؛ در مقابل، کلمهٔ غیر نمایه‌ای آن است که مستقل از متن بر مدلول خود دلالت دارد. مثلاً لفظ "سعدی" در هر متنی که به کار رود بر سعدی دلالت دارد، اما لفظ "دیروز" بر اساس این‌که جملهٔ شامل آن در چه زمانی ادا شده باشد دلالت بر روز قبل از ادای جمله می‌کند. مثلاً اگر روز شنبه بگوییم "دیروز سعید را دیدم" منظور از "دیروز" روز جمعه خواهد بود، اما اگر همان جمله را روز سه شنبه ادا کرده باشیم منظور از "دیروز" روز دوشنبه خواهد بود.

کلمات نمایه‌ای در اشکال مختلفی یافت می‌شوند از قبیل ضمیرها، مانند "او"، "من"؛ اسمای اشاره، مانند "این"، "آن"؛ قید، مانند "این‌جا"، "آن‌جا"، "امروز"، "دیروز"؛ و صفات، مانند "واقعی"، "کنونی". از سوی دیگر، بعضی از کلمات نمایه‌ای کاربردهای مختلفی دارند، مثلاً ضمیر "او" (=خودش) گاه مانند یک متغیر پابند^۹ عمل می‌کند، مانند "هر کس بر این باور است که خودش درست می‌گوید" و نیز گاه به عنوان ضمیر ارجاعی^{۱۰} عمل می‌کند، یعنی به مرجعی که در جملهٔ قبل آمده است ارجاع می‌دهد، مانند "علی در قرعه کشی برنده شد. او خیلی خوشحال بود". اما بحث از کلمات نمایه‌ای در این‌جا در مورد دو کاربردی که بیان شد نیست، بلکه در کاربرد مورد بحث فقط با استفاده از متن و گاه همراه با عمل اشاره^{۱۱} کلمهٔ نمایه‌ای به چیزی دلالت خواهد کرد، مثلاً می‌گوییم "او (اشاره به علی می‌کنیم) ماهی را دوست دارد اما او (اشاره به سعید می‌کنیم) ماهی را

دوست ندارد" و یا "ماشین او (اشاره به علی) کثیف است اما ماشین او (اشاره به سعید) کثیف نیست".

در این‌که در زبان چه عباراتی تشکیل دهنده کلمات نمایه‌ای است، بین فیلسوفان، اختلاف نظرهایی وجود دارد تا به حدی که حتی اسامی خاص نیز از جمله کلمات نمایه‌ای تلقی شده اند (۶، ص: ۱)، به این ادعا که مثلاً وقتی در جمله‌ای می‌گوییم "سعید دانشجوی خوبی است" معلوم نیست از کدام سعید سخن می‌گوییم و می‌باید مدلول "سعید" با کمک متن و قراین کلام مشخص شود. اما، ما در این مقاله به بررسی آن دسته از کلمات نمایه‌ای می‌پردازیم که در ادبیات معاصر در بحث دلالت‌شناسی به عنوان کلمات نمایه‌ای شهرت یافته‌اند، ادبیاتی که می‌توان گفت از فرگه آغاز شد اما در دهه ۸۰ میلادی انتشار مقاله دیوید کاپلان (۱۲) نقطه عطفی در این مباحث بود.

۳. فرگه

فرگه تنها در مقاله "اندیشه" است که به دلالت‌شناسی کلمات نمایه‌ای می‌پردازد (۱۱، صص: ۱۳-۱۱) آن‌هم نه به صورت کامل، بلکه به عنوان یک امر فرعی از آن بحث می‌کند. به عقیده وی کلمات نمایه‌ای، مانند "من"، برای این‌که بیانگر معنایی باشند محتاج به متنند. و واضح است که "من" در موقعیت‌های مختلف به اشخاص مختلفی دلالت می‌کند. از نظر فرگه وقتی آقای دکتر لوبن می‌گوید "من مجروح شده‌ام" و مخاطب وی می‌گوید "تو مجروح شده‌ای" و شخص دیگری می‌گوید "لوبن مجروح شده است" همگی این سه جمله معنای واحدی را بیان می‌کنند^{۱۱}. هم‌چنین اگر روز قبل بگوییم "امروز هوا بارانی است" و امروز بگوییم "دیروز هوا بارانی بود" این دو جمله نیز مطلب واحد، یعنی معنا یا گزاره واحدی را بیان می‌کنند. و به عبارت دیگر، کلمات نمایه‌ای "دیروز" و "امروز" در این مثال بر روز واحدی دلالت دارند. اما عقیده فرگه در این باب با یک مشکل اساسی مواجه است. از مثال‌هایی که عنوان شد بر می‌آید که در مثال اول شخص دکتر لوبن که با الفاظ "من"، "تو" و "لوبن" مورد دلالت قرار گرفته است از اجزای تشکیل دهنده معنای جمله واقع شده است و نیز در مثال دوم آن روز خاص مدلول کلمات "امروز" و "دیروز" واقع شده است، زیرا در این تفسیر است که وحدت معنای آن جملات محفوظ باقی می‌ماند، در حالی که در نظام معناشناسی فرگه معنای یک جمله متشکل از معنای اجزای جمله است و مدلول یک جمله نیز متشکل از مدلول اجزای جمله است و به تعبیر دیگر، مدلول نمی‌تواند از اجزای معنا باشد (۱۰، ص: ۶۳). لذا به نظر می‌رسد در این تفسیر، فرگه دچار خلط مقولاتی شده است، یعنی مقوله مدلول را با مقوله معنا خلط کرده است (یاد

آوری این نکته لازم است که به عقیده فرگه تمامی عبارات خوش ساخت^{۱۳}، از جمله اسامی خاص، بیانگر معنایی هستند و از طریق معناست که بر مدلول خود دلالت می‌کنند (همان، صص: ۵۸-۵۷). بنابراین در مثال بیان شده شخص دکتر لوبن مدلول یا مصداق محسوب می‌شود و معنای "لوبن" می‌تواند یکی از اوصاف خاص لوبن باشد. اما علی‌رغم نقصانی که در دلالت شناسی فرگه در باب کلمات نمایه‌ای وجود دارد، افکار وی ره‌گشای افرادی مانند دیوید کاپلان بوده است.

۴. دیوید کاپلان

کاپلان کلمات نمایه‌ای را به دو گروه تقسیم می‌کند (۱۲، صص: ۱-۴۹۰): نمایه محض^{۱۴} و ضمیر (یا اسم) اشاره صحیح^{۱۵}. نمایه محض مانند "من"، "امروز"، "دیروز"، "فردا"، "اکنون" و مانند آن. و ضمیر اشاره صحیح مانند "او"، "این"، "آن" و مانند آن (از این به بعد از قید "صحیح" صرف نظر می‌کنیم). آنچه که بین این دو دسته از نمایه‌ها مشترک است آن است که وجود متن برای دلالت آن‌ها لازم است. تفاوت نمایه محض از ضمیر اشاره در آن است که وجود متن برای دلالت نمایه محض کافی است اما ضمیر اشاره علاوه بر متن احتیاج به عمل اشاره^{۱۶} نیز دارد. منظور از عمل اشاره ژست و یا اشاره‌ایست که گوینده در به کار بردن آن لفظ انجام می‌دهد. کاپلان حتی قصد و نیت گوینده را نیز از زمره عمل اشاره محسوب کرده است (۱۳، صص: ۵۸۲)؛ اما اشکالی که در تلقی نیت به عنوان عمل اشاره پیش می‌آید (۱۹، صص: ۸۸۱) آن است که نیت امری پنهان است و مخاطب از آن اطلاع ندارد و لذا امر تفاهم و محاوره ممکن است مخدوش شود؛ مگر آن که نیت گوینده در قالب بعضی از اعمال وی ظاهر شود که در این صورت عملاً تفاوت آشکاری نسبت به دیدگاهی که عمل اشاره را در اعمالی از قبیل ژست و یا اشاره گوینده تلقی می‌کند وجود نخواهد داشت. منظور از متن نیز آن است که یک کلمه نمایه‌ای توسط فردی^{۱۷} و در زمان^{۱۸} و مکان^{۱۹} و جهان ممکن^{۲۰} خاصی به کار برده می‌شود. بنابر این، به کار برنده، زمان، مکان و جهان ممکن از مؤلفه‌های متن می‌باشند. کاپلان در تبیین دلالت شناسی کلمات به دو ویژگی اشاره می‌کند: محتوا^{۲۱} و کاراکتر^{۲۲}. محتوای یک کلمه مفرد، نظیر اسم خاص، همان مدلول یا مصداق آن کلمه است. مثلاً محتوای "ارسطو" شخص ارسطو است. محتوای یک عبارت معمولی نیز یک صفت یا مفهومی است که آن معمول حکایت از آن دارد. مثلاً محتوای "... فیلسوف است" عبارت است از فیلسوف بودن کسی. محتوای یک جمله خبری نیز عبارت است از گزاره‌ای که بیان می‌کند؛ مثلاً محتوای جمله "ارسطو یک فیلسوف است" عبارتست از فیلسوف بودن ارسطو. منظور از کاراکتر یک کلمه همان

معنای لغوی است که معمولاً در فرهنگ لغات می‌آید. در مورد اسامی خاص آن‌چه که معمولاً در فرهنگ‌ها ملاحظه می‌کنیم آن است که معنای یک اسم را همان مدلول یا مصداقی که دارد معرفی می‌نمایند. بنابراین در مورد اسامی خاص می‌توان گفت کاراکتر و محتوا و مدلول همگی به یک چیز برمی‌گردد. اما در مورد کلمات نمایه‌ای بین معنای لغوی (کاراکتر) و محتوا تفاوت وجود دارد. مثلاً در مورد "من" می‌توان گفت معنای لغوی آن اینست "گوینده همین سخن". حال در هر متنی ممکن است سخنگوی آن متن فرد متفاوتی باشد. لذا محتوای کلمه "من" در متن‌های مختلف تغییر خواهد کرد. بدین ترتیب، از نظر منطقی می‌توان گفت در مورد کلمات نمایه‌ای کاراکتر عبارتست از تابعی از متن به محتوا. بنابر این، اگر جمله "من یک دانشجو هستم" را سعید بگوید این گزاره بیان می‌شود که سعید یک دانشجو است و اگر مریم بگوید این گزاره بیان شده است که مریم یک دانشجو است.

کاپلان از طرفداران نظریه دلال‌شناسی مستقیم است^{۲۳} (ص: ۸، ۱۲، ص: ۴۹۲). در نظریه دلال‌شناسی مستقیم یک کلمه مفرد (از قبیل اسم خاص) مستقیماً بدون واسطه وصفی بر مدلول یا مصداق خود دلالت دارد. مثلاً "ارسطو" بر ارسطو دلالت دارد و معنا یا وصفی از اوصاف ارسطو واسطه این دلالت نیست. از سوی دیگر، کاپلان چنین دلالتی را ثابت^{۲۴} می‌داند بدین معنی که در هر جهان ممکن "ارسطو" بر ارسطو دلالت دارد. حال به عقیده کاپلان یک کلمه نمایه‌ای، اعم از نمایه محض یا ضمیر اشاره صحیح، هم دلالت‌کننده مستقیم و هم دلالت‌کننده ثابت است. مثلاً در همان مثال سابق، اگر سعید گوینده جمله "من یک دانشجو هستم" باشد، کلمه "من" دلالت بر سعید دارد بدون این‌که وصف یا معنایی واسطه در این دلالت باشد. نیز با توجه به متن یاد شده اگر سعید به گفته خود ادامه دهد و جمله‌های دیگری را بگوید که همگی دارای نمایه "من" باشد همگی آن‌ها دلالت بر سعید دارند و مدلول "من" تغییر نخواهد کرد. به عبارت دیگر، اگر چه نمایه "من" در متن‌های مختلف محتوا یا مدلول‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد اما پس از آن‌که در یک متن محتوایش مشخص شد آن محتوا در جهان‌های ممکن ثابت باقی می‌ماند.

از نتایج نظریه کاپلان آن است که بعضی از جمله‌های محتمل^{۲۵} پیشینی^{۲۶} بوده و دارای صدق منطقی^{۲۷} می‌باشند. مثلاً جمله "من الآن این‌جا هستم" در هر متنی که ادا شود صادق است زیرا گوینده آن جمله در زمان و مکان ادای آن جمله حضور دارد. پس متنی یافت نمی‌شود که جمله گفته شده در آن کاذب باشد و این همان تعریف صدق منطقی، از نظر کاپلان، می‌باشد. از سوی دیگر، درک آن جمله در متن مورد نظر، از جانب گوینده یا شنونده سخن، احتیاج به بررسی تجربی ندارد و آن‌ها می‌دانند که گوینده در آن

زمان و مکان قرار دارد. لذا گزارهٔ مربوطه به صورت پیشینی برای ایشان معلوم است. اما گزاره‌ای که بیان شده است یک گزارهٔ محتمل است نه ضروری، زیرا اگر مثلاً سعید گویندهٔ آن سخن در اول فروردین سال ۱۳۸۴ در تهران باشد گزاره‌ای که حاصل می‌شود آن است که سعید در اول فروردین سال ۱۳۸۴ در تهران می‌باشد و این یک امر محتمل است نه ضروری. مانند همین تحلیل در مورد جملهٔ "من موجودم" می‌تواند برقرار باشد. یعنی جملهٔ یاد شده صدق منطقی دارد و گزاره‌ای که بیان می‌کند پیشینی اما محتمل است (باید توجه کرد که در تفسیر کاپلان این جمله است که متصف به صدق یا کذب منطقی می‌گردد ولی گزاره است که وصف پیشینی یا پسینی را می‌پذیرد (۱۲، ص: ۵۳۸).

کاپلان در مورد ضمیرهای اشاره می‌گوید که "آن ضمائر به تنهایی کاراکتر ندارند و تنها وقتی توأم با عمل اشاره باشند کامل شده و کاراکتر خواهند داشت (۱۲، ص: ۴۹۰). در واقع می‌توان گفت به نوعی کاپلان نظریهٔ فرگه را فقط در خصوص ضمیرهای اشاره جاری می‌داند نه در مورد نمایهٔ محض.

اشکالی که به نظریهٔ کاپلان در مورد ضمیرهای اشاره مطرح شده است (۳، صص ۱۰-۹) آن است که اگر مثلاً فردی به سعید اشاره کند و بگوید "تو لباس قرمز پوشیده‌ای" و نیز همان فرد از زاویه‌ای دیگر شخصی را ببیند، و فرض کنیم که سعید لباسی پوشیده است که یک طرف آن قرمز است و طرف دیگر آن رنگ دیگری داشته باشد، و در بارهٔ او بگوید "او لباس قرمز نپوشیده است" و حال آن‌که در واقع در هر دو حالت به یک فرد، یعنی سعید، اشاره شده باشد، در این صورت بر اساس نظریهٔ دلالت مستقیم - که در آن نظریه گزارهٔ مورد بحث متشکل است از مصداق موضوع به انضمام محتوای محمول - گزاره‌ای که بیان شده است شامل شخص سعید و صفت پوشیدن لباس قرمز و در عین حال نپوشیدن لباس قرمز است. یعنی در این‌جا با اجتماع نقیضین در باور و عقیدهٔ آن شخص روبرو هستیم در حالی که فرض بر این است که گوینده شخص عاقلی است. پاسخ کاپلان (۱۲ و ۱۶) آن است که آن گزارهٔ واحد با دو کاراکتر بیان شده است، یک کاراکتر با لفظ "تو" و عمل اشاره‌ای به مخاطب و کاراکتر دیگر با لفظ "او" و عمل اشاره‌ای به غایب حاصل شده است و اشکال مرتفع می‌شود؛ زیرا یک گزارهٔ واحد ممکن است به انحاء مختلف، یعنی در قالب معانی لغوی مختلفی بیان شود و به همین دلیل در یک کاراکتر می‌تواند مورد باور قرار گیرد و در کاراکتر دیگر نه و این اجتماع نقیضین نیست. به رغم این پاسخ، می‌توان علیه نظر کاپلان مواردی را بیان کرد که با وجود آن‌که کاراکترها یکسانند اما یکی مورد باور است و دیگری نه (۲۳، ص: ۱۷۴): فرض کنید پلیس فردی را دستگیر می‌کند و به ساختمانی می‌برد و در آن‌جا بازجویی می‌کند. در این میان بازجو به شیئی اشاره می‌کند و

می‌گوید: "آن الف است". بعد از لحظاتی آن فرد، به هر علتی، بی‌هوش می‌شود و پس از به هوش آمدن همان بازجو در همان مکان و موقعیت به همان شیء و به همان نحو اشاره کرده بار دیگر می‌گوید: "آن الف است". در این‌جا ملاحظه می‌کنیم که دو جمله عیناً در شرایط یکسان و با عمل اشاره یکسان ادا شده‌اند و طبق نظر کاپلان کاراکتر واحدی دارند. اما می‌توان تصور کرد که آن دو جمله آگاهی بخشی^{۲۸} یکسانی برای آن فرد نداشته باشند، به این علت که او تصور کرده است که وی را در هنگام بی‌هوشی به جایی دیگر منتقل کرده‌اند و اکنون وانمود می‌کنند که در همان مکان اولند و به شیئی اشاره می‌کنند که شبیه شیء اول است و نه همان شیء اول. بنابراین جمله اول را باور می‌کند ولی جمله دوم را نه. پس بر خلاف نظر کاپلان که اختلاف آگاهی بخشی جملات را منوط به اختلاف در کاراکتر آن‌ها می‌داند می‌توان گفت صرف اختلاف در کاراکتر کافی نیست بلکه عوامل دیگری (غیر زبانی) نیز در این امر دخیل هستند (همان، ص: ۱۷۷). اما ایرادی که هنوز بر نظریه کاپلان وارد است (۲۲، ص: ۵۱۵؛ صص: ۱۸-۵۱۷) آن است که اولاً این‌طور نیست که ضمیرهای اشاره به تنهایی معنای لغوی (کاراکتر) نداشته باشند و در معناداری خود احتیاج به عمل اشاره داشته باشند؛ مثلاً در گفتن "آن یک پنجره است" به نظر نمی‌رسد لفظ "آن" معنای لغوی نداشته باشد و این با درک عرفی ما سازگار نیست. ثانیاً لازمه سخن کاپلان آن است که با تغییر عمل اشاره ضمیر اشاره نیز کاراکتر متفاوتی داشته باشد در حالی که این‌طور نیست. مثلاً اگر بگوییم "آن را می‌خواهم" (در حالی که به اولین صندلی اشاره می‌کنم) و آن را نمی‌خواهم (وقتی که به صندلی دوم اشاره می‌کنم) "بعید است که درک عمومی از جمله بالا آن باشد که لفظ "آن" در مثال یاد شده دو معنای لغوی دارد.

۵. نظریه استخوان خالی^{۲۹}

دیوید کاپلان از این نظریه تحت عنوان "نظریه نمایه‌ای ضمیرهای اشاره‌ای"^{۳۰} یاد می‌کند (۱۲، صص: ۹-۵۲۸) اما موافق با آن نیست؛ اصطلاح "استخوان خالی" را سمن پیشنهاد می‌دهد (۲۲، ص: ۵۱۱) و تعبیر دیوید کاپلان را برای نظریه خودش - که به زودی از آن سخن خواهیم گفت - انتخاب می‌کند. با این حال بن کاپلان^{۳۱} که از شاگردان دیوید کاپلان بوده است از طرفداران نظریه فوق می‌باشد (۵). تفسیر این نظریه در مورد نمایه محض همان تفسیر کاپلان است. اختلاف دو تفسیر در مورد ضمیرهای اشاره می‌باشد. این نظریه، ضمیر اشاره را کامل و دارای کاراکتر می‌داند. یعنی معتقد است که بیانگر معنای لغوی است. اما ویژگی این نظریه در این است که خود مشارالیه را از اجزای متن می‌داند و در عین حال چندان نقشی برای عمل اشاره قابل نیست، به این بیان که در دلال‌ت

ضمیرهای اشاره بر مشارالیه وجود عمل اشاره لازم نیست (ظاهراً "استخوان خالی" کنایه از این است که در دلالت ضمیر اشاره حضور مشارالیه در متن کافی است و احتیاجی به عمل اشاره نیست).

دیدگاه یاد شده اشکالاتی دارد. فرض کنید به تصویر فرگه اشاره کنیم و بگوییم "او فیلسوف بزرگی است". درک عرفی ما آن است که اولاً گزاره صادقی بیان شده است و ثانیاً مشارالیه خود فرگه است نه تصویر وی. بدیهی است که تصویر یک شخص نمی‌تواند فیلسوف باشد. اما در این حالت مشارالیه در زمان و مکان ادای جمله فوق، یعنی در متن مورد نظر، وجود ندارد. ایراد فوق از جانب سمن مطرح شده است (۵، ص: ۱۹۸) و بن کاپلان سعی در پاسخ به آن دارد (همان، صص: ۲۰۳-۱۹۹). وی ابتدا نظریه خانم مارگا ریمر را در این خصوص مطرح می‌کند اما با آن موافق نیست (همان، ص: ۲۰۰). ریمر گفته است که مشارالیه تصویر فرگه است و لذا عدم حضور مشارالیه در متن مرتفع می‌شود؛ اما ضمیر "او" به چیزی اشاره می‌کند که با آن تصویر نوعی ارتباط دارد، یعنی به خود فرگه اشاره دارد. مانند آن که به یک نسخه از کتاب کلمه و شی کوا این اشاره کنیم و بگوییم "آن در سال ۱۹۶۰ منتشر شد". در این جا مشارالیه همین نسخه‌ایست که در دست داریم اما اسم اشاره "آن" به این نسخه اشاره ندارد، بلکه به نوع آن کتاب ارجاع می‌دهد، نوعی که نسخه موجود مصدقی از آن است.

بن کاپلان پاسخ ریمر را نمی‌پسندد به این علت که اولاً استدلال خاصی را از جانب ریمر در طرفداری از نظریه‌اش نمی‌یابد و ثانیاً از جانب سمن مثال نقض دیگری مطرح شده است (۲۲، ص: ۵۱۷): اگر فردی بگوید "شخصی که مفهوم نگاری را نوشت مطمئناً با هوش بوده است" و من بگویم "بلی او فرد بزرگی است" در پاسخ من ضمیر "او" به شخص فرگه ارجاع می‌دهد که در جلسه تخاطب حضور ندارد و ما از طریق بیان وصفی به فرگه ارجاع داده‌ایم و در واقع وصف مذکور، یعنی نویسندگی مفهوم نگاری، همان عمل اشاره را انجام داده است. اما در این مثال دیگر نمی‌توان گفت اشاره ما به فردی است که حاضر است و لفظ "او" به چیز است که با آن در ارتباط است.

بن کاپلان در پاسخ (۵، صص: ۱۰-۲۰۴) تفسیر دیگری را از متن ارائه می‌دهد غیر از تفسیری که سمن ارائه داده است. تفسیر سمن را تحت عنوان "تفسیر طبیعی" ^{۳۲} مطرح می‌کند و آن را عبارت از موقعیتی می‌داند که گفتار در آن رخ می‌دهد (۲۲، ص: ۵۳۲، پی نوشت ۳۷). منظور از موقعیت نیز موقعیتی است که به طور طبیعی و شهودی درک می‌شود. مثلاً در مثال قبل که با در دست داشتن تصویر فرگه گفتیم "او فیلسوف بزرگی

است " موقعیت مورد نظر شامل زمان و مکان گفتار به همراه تصویری که در دست داریم و گوینده و مخاطب و احیاناً عمل اشاره‌ای است که در مورد تصویر صورت می‌پذیرد.

بن کاپلان، در مقابل، تفسیر دیگری از متن ارائه می‌دهد که آن را "تفسیر صوری"^{۳۳} می‌نامد (۵، ص: ۲۰۶) و نشانه‌های آن را در کار دیوید کاپلان ملاحظه کرده است. در تفسیر صوری، متن عبارتست از تمام آن چیزی که برای اشاره کردن لازم است. در این تفسیر، متن چیزی مانند اندیس در دلال‌شناسی‌های فرمال است، یعنی یک n تایی مرتب از گوینده، زمان، مکان و غیره. به نظر کاپلان تفاوت دو تفسیر در آن است که در تفسیر طبیعی متن باید کامل^{۳۴} باشد، یعنی گوینده یا مخاطب در زمان و مکان اظهار جمله موجود باشند. اما در بسیاری از موقعیت‌ها متن مورد نظر ناکامل است و لذا تبیین دیگری را می‌طلبد. مثلاً پیغام‌گیر تلفن اعلام می‌کند "من اکنون این‌جا نیستم". با تفسیر طبیعی از متن که گوینده می‌باید در زمان و مکان اعلام جمله حضور داشته باشد جمله فوق کاذب است. اما احساس طبیعی ما آن است که پیغام صحیحی را شنیده‌ایم. در تفسیر صوری اگر متن مورد نظر احتیاج به گوینده‌ای دارد که در زمان و مکان اظهار جمله حضور نداشته باشد، آن تفسیر چنین متنی را فراهم می‌آورد. بن کاپلان می‌گوید حتی شخص سمن گفته است که ما باید جمله مورد نظر را بتوانیم در متن‌های مختلف ارزیابی کنیم، حتی در متنی که گوینده‌ای ندارد. و لذا اگر وجود گوینده یک امر لازم باشد جمله‌ای مانند "من در حال صحبت هستم" صدق منطقی خواهد داشت زیرا در هیچ متنی کاذب نخواهد بود (همان).

بن کاپلان مثالی می‌آورد و در مورد آن مثال کارآیی تفسیر صوری از متن را نسبت به تفسیر طبیعی نمایان می‌سازد. فرض کنید جمله "من اکنون در حال صحبت با شما هستم" در دو متن م ۱ و م ۲ بیان شود. در متن م ۱ من گوینده باشم و شما مخاطب و در متن م ۲ شما گوینده باشید و من مخاطب؛ اما فرض می‌کنیم در هر دو متن من و شما خاموش باشیم و هیچ سخنی نگوییم (البته فرض می‌کنیم بقیه عوامل از قبیل زمان و مکان کاملاً مشخص باشند). کاپلان معتقد است که در این حالت دو گزاره مختلف کاذب خواهیم داشت. وجود دو گزاره را از آن‌جا می‌یابیم که اگر واقعاً من با شما در حال سخن گفتن باشم گزاره در متن م ۱ صادق خواهد بود اما گزاره در متن م ۲ کاذب است. متن م ۱ از م ۲ نیز متفاوت است زیرا جمله فوق در ارتباط با آن‌ها گزاره‌های مختلفی را بیان می‌کند. اما با فرض آن‌که هر دو ما خاموش باشیم تفاوت گزاره‌ها و نیز تفاوت متن م ۱ از م ۲ در تفسیر طبیعی از متن چندان روشن نخواهد بود؛ زیرا آن‌چه که به طور طبیعی در پیرامون آن جمله وجود دارد زمان و مکان اظهار جمله - البته به طور فرضی، زیرا واقعاً جمله‌ای اظهار

نشده است- و دو نفر خاموش هستند و به علت خاموشی آن‌ها بین این‌ها که کدام یک گوینده و کدام یک شنونده است تفاوت و تمایزی وجود ندارد(همان).

بدین ترتیب بن کاپلان معتقد است اگر ما متن را متشکل از هر چیزی بدانیم که برای دلالت ضمیرها لازم است بسیاری از جملات تبیین مناسبی خواهند یافت. مثلاً، اگر جمله "من اکنون این‌جا هستم" در آبان ماه ۱۳۸۴ در تهران توسط فرگه گفته شود در این صورت فرگه یک گوینده غایب است و جمله فوق نیز کاذب خواهد بود. اما اگر من در باره فرگه بگویم "او اکنون این‌جاست" در این صورت متن بیان شده دارای گوینده حاضر است اما مشارالیه غایب (زیرا فرگه از متن غایب است). این جمله نیز کاذب است، اما غایب بودن مشارالیه خللی ایجاد نمی‌کند زیرا متن مقتضی آنست.

با توجه به آن‌چه که از بن کاپلان در تفسیر صوری از متن گفته شد، به نظر می‌رسد آن‌چه که در ابتدا در مورد نظریه استخوان خالی گفته شد، و بن کاپلان از طرفداران آن می‌باشد، درگیر چالش مهمی است؛ زیرا در این نظریه از یک سو، از مؤلفه‌های متن وجود مشارالیه است و از سوی دیگر، بنا به تفسیر صوری از متن وجود مشارالیه در همه موارد لزومی ندارد. مشکل دیگری که وجود دارد این است که فرض کنید در یک متن شخص به دو صندلی اشاره کند و چنین بگوید: "آن را می‌خواهم و آن را نمی‌خواهم". طبق نظریه استخوان خالی، هر دو اسم اشاره "آن" یک معنای لغوی واحد دارند. حال سؤال این است که تمایز آن‌ها در چه چیز می‌تواند باشد. آن دو اسم اشاره می‌باید متمایز باشند زیرا قرار است به دو مشارالیه اشاره داشته باشند. اما در نظریه استخوان خالی مؤلفه دیگری نداریم تا این تمایز را توجیه کند. اگر گفته شود تفاوت در مشارالیه‌ها باعث تفاوت در اسامی اشاره می‌شود، در جواب می‌گوییم اولاً این مصادره به مطلوب است و ثانیاً بحث به خود مشارالیه‌ها منتقل می‌شود. به هر حال به نظر می‌رسد چاره‌ای جز استفاده از عمل اشاره برای متمایز ساختن مشارالیه‌ها نداریم و این درست همان عقیده نی تن سمن است.

راه حل دیوید کاپلان در مورد اخیر آن است (۳، ص: ۱۵) که اسم اشاره "آن" را مبهم فرض کنیم. و لذا می‌توان برای دقیق‌تر شدن، آن را با "آن ۱" و "آن ۲" جایگزین کرد و به این ترتیب بین آن دو اسم اشاره تمایز برقرار کرد. در پاسخ باید گفت که در این صورت کلمه "آن" دو معنای لغوی (دو کاراکتر) خواهد داشت و چنین امری را در زبان ملاحظه نمی‌کنیم.

راه حل دیگر آن است (همان) که هر یک از آن اسامی اشاره در یک متن متفاوت لحاظ شوند. به تعبیر دیگر، در هنگامه ادای آن جمله تغییر متن رخ می‌دهد. در پاسخ باید گفت در چنین صورتی مواردی پیش می‌آید که بعضی از استدلال‌هایی که ظاهراً معتبر هستند

مخدوش می‌شوند. مثلاً "این یک دست است. اگر این یک دست است، من مغز در خم نیستم. پس من مغز در خم نیستم". استدلال گفته شده طبق قواعد منطق می‌باید معتبر باشد. اما اگر قرار باشد کلمه "این" در دو مقدمه به علت این که در دو متن واقع شده‌اند بر دو مشارالیه دلالت کنند، پس قاعده وضع مقدم را که در آن مقدم عیناً باید تکرار شده باشد نمی‌توان اعمال کرد.

راه حل دیگری که پیشنهاد شده است (همان، ص: ۱۶) آن است که به طور کلی اظهار^{۳۵} را به جای محتوا قرار دهیم، به این بیان که کاراکتر به انضمام متن تعیین کننده اظهارند و اظهار است که متصف به ارزش صدق یا کذب می‌شود نه گزاره. در این صورت به علت آن که اسم اشاره "آن" دو بار اظهار شده است پس در مجموع دو اظهار داریم و در واقع تکرار یک نمایه موجب می‌شود که دو متن موجود باشد.

دیوید کاپلان به این پیشنهاد انتقاد کرده است (همان): جمله "اگر الف آن‌گاه الف" دارای صدق منطقی است. اما اگر فرض کنیم در عبارت "الف" از نمایه "امروز" استفاده شده باشد و نیز فرض کنیم -اگر چه بعید است - عبارت "الف" آن چنان مفصل و طولانی باشد که اظهار آن به طول بیانجامد به طوری که در اظهار دومین "الف" وارد روز دوم شده باشیم و در نتیجه مدلول "امروز" در دو اظهار از "الف" به یک روز اطلاق نشود، در این صورت جمله یاد شده از صدق منطقی بودن خارج می‌شود، به رغم این که دو اظهار از "الف" موجود می‌باشد. علاوه بر این، جمله "من چیزی را اظهار می‌کنم" در این تفسیر صدق منطقی دارد زیرا در هیچ متن و اظهاری کاذب نخواهد شد، در حالی که به نظر نمی‌رسد منطقاً صادق باشد. (البته اگر هم رأی دیوید کاپلان معتقد باشیم که این جمله‌ها هستند که متصف به صدق منطقی می‌شوند، و نه گزاره‌ها، در این صورت اشکال اخیر مرتفع می‌شود).

۶. دیدگاه سمن

به نظر می‌رسد این دیدگاه کمترین اشکال را دارد. در مورد نمایه محض، سمن همان عقیده دیوید کاپلان را دارد، اما در مورد ضمیرهای اشاره‌ای معتقد است که اولاً، صرف نظر از متن، دارای کاراکتر کاملی هستند و ثانیاً متن مشتمل بر عمل اشاره است نه مشارالیه. کاراکتر به همراه عمل اشاره که مندرج در متن است مشارالیه و یا محتوا را تعیین می‌کند. بدین ترتیب در مورد جمله "آن را می‌خواهم ولی آن را نمی‌خواهم" اولاً معنای لغوی "آن" در هر دو رخدادش یکی است و ثانیاً با توجه به متفاوت بودن عمل اشاره برای هر کدام از آن‌ها، در نهایت دو مشارالیه مورد اشاره قرار می‌گیرد.

در مورد مثالی که بن کاپلان آورد - "من اکنون در حال صحبت با شما هستم" - و تفسیر صوری از متن را بر تفسیر طبیعی ترجیح داد می‌توان گفت که از نظر سمن نیز جمله بالا در متن‌های م ۱ و م ۲ بیان‌کننده دو گزاره است، زیرا اگر فرض کنیم مشارالیه "من" سعید باشد و مشارالیه "شما" احمد باشد بر طبق نظر سمن - که از طرفداران نظریه دلالت مستقیم است - در متن م ۱ این گزاره را خواهیم داشت: سعید اکنون در حال صحبت با احمد است؛ در حالی که در متن م ۲ این گزاره را داریم: احمد اکنون در حال صحبت با سعید است. حال اگر چه هر دو گزاره با توجه به خاموش بودن آن دو نفر کاذب می‌باشند اما کاذب بودن آن‌ها بدین معنی نیست که بیش از یک گزاره موجود نمی‌باشد.

در مورد مثال پیغام‌گیر تلفن که بن کاپلان مطرح کرده و مدعی است که تفسیر صوری از متن تبیین بهتری را نسبت به تفسیر طبیعی - که رای سمن است - ارائه می‌دهد، پاسخی را از سمن ملاحظه نمی‌کنیم؛ اما به نظر می‌رسد بتوان به جانب‌داری از سمن چنین گفت: مسأله از این قرار است که وقتی پیغام‌گیر تلفن می‌گوید "من الآن این‌جا نیستم، لطفاً بعداً تماس بگیرید" در ظاهر سخن صحیحی را می‌شنویم. اما از مؤلفه‌های متن، در تفسیر طبیعی از متن، وجود گوینده سخن است. پس چگونه گوینده سخن که موجود است می‌تواند به طور صحیح بگوید "من الآن این‌جا نیستم"؟ در پاسخ می‌توان گفت وقتی که جمله بیان شده توسط شخص مورد نظر ضبط می‌شود اگر مراد از "الآن" و "این‌جا" زمان و مکانی باشد که ضبط سخن آن شخص صورت می‌پذیرد، جمله کاذبی ادا شده است؛ زیرا آن شخص در آن زمان و مکان وجود دارد. اما بدیهی است که ضبط صدای آن شخص برای استفاده در زمان‌ها و احیاناً مکان‌هایی است که وی حضور ندارد. بنابراین، به طور دقیق‌تر می‌توان منظور از جمله بالا را چنین دانست: "من (= گوینده سخن) الآن (= زمانی که تماس تلفنی برقرار می‌شود) این‌جا (= محلی که تلفن در آن قرار دارد) نیستم".

با توجه به این تبیین خدشه‌ای در موجودیت گوینده سخن پیش نمی‌آید. در واقع می‌توان مطلب را به طریق دیگری نیز بیان کرد. وقتی اولین مرتبه شخص، سخن خود را در پیغام‌گیر ضبط می‌کند و می‌گوید "من الآن این‌جا نیستم" در آن متن، سخن کاذبی را بیان کرده است. اما با توجه به این که "من" که نمایه محض است دال ثابت می‌باشد می‌توان جهان ممکن دیگری را فرض کرد که همان شخص مدلول "من" است اما سخن یاد شده صادق است و این جهان ممکن می‌تواند جهانی باشد که زمانش غیر از زمان ضبط صدا باشد. به هر حال چون نمایه محض "من" دال ثابت است پس در هر جهان ممکنی بر همان شخص گوینده دلالت دارد. لذا خدشه‌ای از حیث عدم حضور گوینده سخن در تفسیر طبیعی بر سمن وارد نمی‌باشد.

۷. دیدگاه ریمر

خانم مارگا ریمر دیدگاهی شبیه سمن دارد، اما در مورد انواع عمل اشاره به رأی بدیعی از جانب وی بر می‌خوریم که قابل تأمل است. وی می‌گوید از جمله اعمال اشاره گیومه می‌باشد و معترف است که منشأ این رأی را در سخنان دونالد دیویدسن یافته است (۲۰، ص: ۱۳۱). به نظر وی در جمله "گره" چهار حرف دارد "گیومه‌ای که به کار رفته نوعی عمل اشاره است و آنچه که داخل گیومه است ضمیر اشاره محسوب می‌شود، که در این مثال خاص مشارالیه لفظ گره می‌باشد که یکی از مصادیقش همین لفظ در همین جمله بیان شده است. بن کاپلان سخن ریمر را مورد نقادی قرار داده است و اشکالاتی بر آن وارد می‌کند (۴، صص: ۷-۷۵). از جمله اشکالات این است که مثلاً در جمله "بزن" یک فعل است "اگر مشارالیه یک فعل باشد در این صورت موضوع جمله که می‌باید اسم باشد، فعل محسوب شده است. بن کاپلان می‌گوید خانم ریمر در ظاهر در پاسخ به اشکال بالا به این امر تمسک کرده است که در چنین حالاتی کلمه‌ای که درون گیومه است از دلال‌ت‌شناسی خاصی برخوردار است (و به تعبیر دیگر می‌توان گفت دلال‌ت‌شناسی استثنایی دارد). البته این که این دلال‌ت‌شناسی چیست و چه خصوصیتی دارد مسکوت گذاشته شده است. اما به هر حال کاپلان این پاسخ را کافی ندانسته و معتقد است در این صورت آن نقشی که ادعا می‌شد متعلق به گیومه است منتفی خواهد شد. به نظر می‌رسد اشکال گفته شده شبیه اشکالی است که فرگه مطرح کرده (۹، ص: ۴۵) و امروزه تحت عنوان "پارادوکس مفهوم اسب" مطرح است. در جمله "مفهوم اسب یک مفهوم است" عبارت "مفهوم اسب" از یک سو به لحاظ صادق بودن جمله می‌باید دلال‌ت بر یک مفهوم داشته باشد ولی از سوی دیگر چون در محل موضوع جمله واقع شده است، طبق منطق فرگه، می‌باید اسم باشد که دلال‌ت بر یک شیء دارد و بین مفهوم و شیء نیز تمایز برقرار است. فرگه اشکال را در کج‌تابی‌های زبان می‌بیند و آن را یک اشکال منطقی محسوب نمی‌کند. شاید بتوان با استفاده از تفاوت حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی پاسخی به اشکال فوق داد: می‌توان گفت به حمل اولی ذاتی "بزن یک فعل است" و در این حالت صرفاً مفهوم "بزن" مورد نظر است و موقعیت گرامری آن مورد عنایت نیست. اما از سوی دیگر می‌توان گفت به حمل شایع صناعی "بزن یک فعل نیست" و در این حالت منظور از "بزن" آن لفظ و مصداقی است که موضوع جمله واقع شده و می‌باید یک اسم باشد.

اشکال دیگری که از جانب بن کاپلان مطرح شده است آن است که اگر گیومه عمل اشاره باشد هر عبارت معنادار در زبان دیگر و حتی هر عبارت بی‌معنایی از زمره عبارات

زبان طبیعی (مثلاً فارسی) خواهد شد. مثلاً وقتی می‌گوییم "Snow is white" عبارتی از زبان طبیعی غیر از زبان فارسی است و یا وقتی می‌گوییم "rtslbid" عبارتی از هیچ زبان ممکن انسانی نیست" خود این اظهارات، اظهارات درستی در زبان فارسی‌اند. اما جزیی از همین اظهارات درست از عباراتی تشکیل شده است غیر از زبان فارسی. و لذا اگر کل آن قول‌ها اظهار شده جملات صحیحی در فارسی‌اند پس می‌باید اجزای آن‌ها نیز عباراتی از زبان فارسی باشند. و بدین ترتیب هر عبارتی را می‌توان بدین گونه جزیی از زبان فارسی قلمداد کرد. خلاصه اشکال بالا به این امر بر می‌گردد که از یک سو می‌توان گفت "Snow is white" جزیی از زبان فارسی است. و از سوی دیگر نیز می‌توان گفت "Snow is white" جزیی از زبان فارسی نیست. به نظر می‌رسد با استفاده از تمایز حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی بار دیگر می‌توان صحت دو اظهار فوق را توجیه کرد: وقتی می‌گوییم عبارت یاد شده جزیی از زبان فارسی نیست منظورمان حمل شایع صناعی است و به عین الفاظ انگلیسی بیان شده توجه داریم و می‌گوییم که آن الفاظ فارسی نیستند. اما وقتی می‌گوییم که جزیی از زبان فارسی است در این حالت مراد آن است که به حمل اولی ذاتی هر خبری در زبان فارسی خودش فارسی است، حال هر نوع از اجزا را که داشته باشد. بنابراین در این حالت عنایت به عبارت بیان شده از این حیث است که جزیی از یک خبر در زبان فارسی است و هر خبر در زبان فارسی به حمل اولی ذاتی خودش از زبان فارسی محسوب می‌شود.

البته اگر چه بدین ترتیب مغری برای اشکالات بن کاپلان از نظریه ریمر قابل بیان است اما به هر حال در استفاده از گیومه ابهامی وجود دارد، به این بیان که آیا عبارت داخل گیومه استعمال اشاره‌ای دارد (یعنی حمل شایع صناعی است) و یا به نحو غیر اشاره‌ای است (یعنی حمل اولی ذاتی). و اگر بخواهیم با نوعی استفاده از اندیس تفکیکی در این دو استعمال قایل شویم آن‌گاه با این مشکل روبرو می‌شویم که مثلاً استعمال غیر اشاره‌ای در درون گیومه اتفاق افتاده در حالی که در این نظریه گیومه نقش عمل اشاره را خواهد داشت.

۸. ضمیر اشاره‌ای مرکب^{۳۶}

منظور از ضمیر اشاره‌ای مرکب ترکیب "آن الف" یا "این الف" است که به جای "الف" اسم عام یا وصفی قرار می‌گیرد، مانند "آن انسان"، "این معلم". در رابطه با ضمیرهای اشاره‌ای مرکب با دو سؤال روبرو هستیم: آیا برای این که دلالت آن ضمیر بر مدلولش برقرار باشد لازم است که آن مدلول متصف به وصفی باشد که در ضمیر مرکب است؟ مثلاً، اگر با

"آن معلم" به شخصی اشاره کنیم آیا لازم است شخص مورد نظر حتماً معلم باشد تا دلالت صورت گرفته باشد؟ سؤال دوم آن است که اگر با ضمیر اشاره مرکب جمله‌ای ساخته شود آیا وصفی که در آن ضمیر به کار رفته از اجزای تشکیل دهنده گزاره (= محتوا) است یا نه؟ مثلاً، اگر گفتیم "آن معلم فرد مناسبی است" آیا جزیی از محتوایی که بیان شده است معلم بودن موضوع جمله است یا نه؟

بر اساس این که هر کدام از سؤال‌ها پاسخ مثبت و منفی داشته باشند مجموع حالاتی که قابل تصور است چهار حالت خواهد شد. اما در ادبیات معاصر سه حالت از آن‌ها مورد بحث قرار گرفته است (۳، ص: ۱۴). نظریه حداقلی^{۳۷} به هر دو سؤال پاسخ منفی می‌دهد. بر این اساس وقتی به کسی اشاره می‌کنیم و می‌گوییم "آن معلم" اشاره و دلالت بر آن شخص با موفقیت صورت می‌پذیرد حتی اگر آن شخص شغل دیگری داشته باشد و معلم نباشد. هم‌چنین معلم بودن جزیی از محتوای گزاره‌ای که شامل آن ضمیر مرکب است نمی‌باشد و صرفاً خود شخص مورد اشاره، صرف نظر از شغله، از اجزای تشکیل دهنده گزاره می‌باشد. اما به نظر می‌رسد در این صورت هیچ نقش معناشناختی به وصفی که به کار رفته است داده نمی‌شود و ما با این سؤال روبرو خواهیم بود که بود یا نبود آن وصف چه تأثیری در بیان گزاره مربوطه دارد؟ به نظر می‌رسد نظریه حداقلی چندان با درک عرفی سازگار نیست.

نظریه دوم، حداکثری^{۳۸} است؛ به این بیان که به هر دو سؤال عنوان شده پاسخ مثبت می‌دهد. بدین ترتیب در مثال مورد بحث شخص مشارالیه می‌باید معلم باشد تا اشاره و دلالت صورت گرفته باشد و نیز وصفی که در ضمیر مرکب است جزیی از محتوای گزاره را تشکیل می‌دهد. بنابراین اگر به فردی اشاره کنیم و بگوییم "آن معلم فرد مناسبی است" در صورتی جمله صادقی بیان شده است که آن فرد واقعاً معلم باشد. طرفداران این نظریه عمدتاً کسانی هستند که به نظریه دلالت فرگه معتقدند و به تعبیر دیگر، از طرفداران نظریه دلالت غیر مستقیم می‌باشند. از لوازم نظریه بالا آن است که جمله‌ای مانند "آن معلم یک معلم است" صدق منطقی داشته و گزاره‌ای که بیان می‌کند تحلیلی و پیشینی^{۳۹} و ضروری است. و اگر بگوییم "آن معلم یک معلم نیست" سخن متناقضی را بیان کرده‌ایم، در حالی که به نظر می‌رسد اگر منظور این باشد که آن فردی که در ظاهر معلم است واقعاً معلم نیست، سخن متناقضی بیان نشده است.

نظریه سوم به نظریه میانه^{۴۰} موسوم است. سؤال اول را به گونه مثبت و سؤال دوم را به گونه منفی پاسخ می‌دهد. بدین ترتیب، برای موفقیت در اشاره و دلالت ضمیر مرکب، مدلول می‌باید آن صفت را داشته باشد و الا اشاره‌ای صورت نگرفته است. اما به لحاظ

این که طرفداران این نظریه، دلالت شناسی مستقیم را پذیرفته‌اند، آن صفت جزیی از محتوای گزاره‌ای که بیان می‌شود نیست. بنابراین، در مورد جمله "آن معلم فرد مناسبی است" اگر فرض کنیم اشاره به سعید شده باشد سعید باید معلم باشد تا ضمیر مرکب "آن معلم" مدلول داشته باشد. اما گزاره‌ای که بیان شده است آن است که سعید فرد مناسبی است و لذا در این گزاره معلم بودن سعید نقش معنایی ندارد. در واقع صفت به کار رفته در تعیین^{۴۱} مدلول و مشارالیه نقش دارد اما در محتوای گزاره نقش ندارد. لازمه این نظریه آن است که اگر مثلاً بگوییم "آن معلم معلم است" اولاً جمله بیان شده صدق منطقی دارد. ثانیاً گزاره مربوطه پسینی^{۴۲} است و ثالثاً آن گزاره غیر ضروری است. این که صدق منطقی دارد به این علت است که در هر متنی جمله مورد نظر صادق است؛ زیرا اگر آن شخص (=سعید) معلم نباشد اصلاً موضوع جمله تهی بوده و گزاره‌ای منعقد نمی‌شود که کاذب باشد. و اگر آن شخص معلم باشد پس معلم بودنش صادق است. پس جمله مورد بحث یا اصلاً گزاره‌ای را بیان نمی‌کند یا اگر بیان کند صادق است. از سوی دیگر، پسینی است زیرا دانستن این که آن شخص معلم است یا نه احتیاج به تحقیق تجربی دارد. هم‌چنین گزاره مورد نظر غیر ضروری است زیرا معلم بودن برای سعید ضروری نیست.

حالت چهارم آن است که پاسخ سؤال اول منفی اما پاسخ سؤال دوم مثبت باشد؛ یعنی وصف مورد نظر در تعیین مشارالیه نقش ندارد اما از اجزای گزاره بیان شده است. شاید به دلیل آن که چنین حالتی بعید به نظر می‌رسد است که این نظر طرفداری ندارد.

۹. نتیجه

درک عرفی ما می‌پذیرد که تمام اقسام کلمات نمایه‌ای (اعم از نمایه محض و ضمیر اشاره صحیح) مستقلاً - بدون کمک متن - دارای معنای لغوی (یا کاراکتر) می‌باشند و حتی می‌توان آن معانی را در فرهنگ لغات یافت. از این جهت نظریه استخوان خالی و رأی سمن بر نظر دیوید کاپلان ترجیح دارد. هم‌چنین به نظر می‌رسد اندراج مشارالیه در متن ارتکاب نوعی مصادره به مطلوب است: درک عرفی ما از متن آن است که متن به همراه معنای لغوی کلمات نمایه‌ای تعیین کننده مدلول یا محتوا می‌باشد. حال اگر قرار است که آن مدلول و محتوا از اجزای متن باشد دیگر تعیین کردنی در کار نیست و از پیش مدلول در متن تعیین شده است. به همین جهت به نظر می‌رسد رأی سمن - که عمل اشاره، و نه مشارالیه، را مندرج در متن می‌داند - نسبت به رأی بن کاپلان و نظریه استخوان خالی دقیق‌تر بوده و با درک عرفی ما سازگارتر است.

همچنین در مورد ضمیر اشاره‌ای مرکب (مانند "آن الف") نظریهٔ میانه - مبنی بر این که صفت الف داشتن در تعیین مدلول ضمیر نقش دارد اما در محتوای گزارهٔ مشتمل بر آن ضمیر نقش ندارد- در مقایسه با دو نظریهٔ رقیب - نظریهٔ حداقلی و نظریهٔ حداکثری- دچار لوازم غیر شهودی یا غیر منطقی نبوده و مقبول‌تر است.

یادداشت‌ها

- 1- meaning
- 2- semantics
- 3- indexicals
- 4- context
- 5- referent
- 6- sense
- 7- Nathan Salmon
- 8- Peirce
- 9- bounded variable
- 10- anaphorical
- 11- demonstration
- ۱۲- تعبیر فرگه از معنای یک جملهٔ خبری **“thought”** می‌باشد که امروزه معادل گزاره (**proposition**) است.
- 13- well formed
- 14- pure indexical
- 15- true demonstrative
- 16- demonstration
- 17- agent
- 18- time
- 19- place
- 20- possible world
- 21- content
- 22- character
- 23- direct refernce theory
- 24- rigid
- 25- contingent
- 26- a priori
- 27- logical truth
- 28- cognitive significance
- 29- Bare Bone Theory
- 30- the indexical theory of demonstratives
- 31- Ben Caplan
- 32- natural notion

- 33- formal notion
- 34- proper
- 35- utterance
- 36- complex demonstrative
- 37- minimalism
- 38- maximalism
- 39- a priori
- 40- moderate
- 41- fixing
- 42- a posteriori

منابع

1. Ackerman, Felicia, "Content, Character, and Nondescriptive Meaning", in *Themes From Kaplan*, pp: 5-22.
2. Braun, David, (1994), "Structured Characters and Complex Demonstratives", *Philosophical Studies*, 74, pp:193-219.
3. Braun, David, (2001), "Indexicals", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL= <http://plato.stanford.edu/archives/fall2001/entries/indexicals/>.
4. Caplan, Ben, (2002), "Quotation and Demonstration", *Philosophical Studies*, 111.1, pp: 69-80.
5. Caplan, Ben, (2003), "Putting Things in Context", *Philosophical Review*, 112.2, pp: 191-214.
6. Cappelen, Herman and Lepore, Ernie, "Indexicality, Binding, Anaphora and A Priori Truth", URL=[Http://ruccs.Rutgers.edu/faculty/lepore/short-indexicality-analysi-rwr4.pdf](http://ruccs.Rutgers.edu/faculty/lepore/short-indexicality-analysi-rwr4.pdf)
7. Dever J., (2001), "Complex Demonstratives", *Linguistics and Philosophy*, 24, pp: 271-330.
8. Evans, Gareth, "Understanding Demonstratives", in *Demonstratives*, (ed.) Palle Yourgrau, pp: 71-96.
9. Frege, Gottlob, (1981), "On Concept and Object", pp: 42-55, in *Translations from Philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3rd.ed., eds., Geach P.T., & Black M., Basil Blackwell, Oxford, 1952.
10. Frege, Gottlob, (1892), "On Sense and Reference", pp: 56-78, in *Translations from philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3rd. ed., eds., Geach P.T.,& Black M., Basil Blackwell, Oxford, 1952.

11. Frege, Gottlob, (1918), "Thoughts", in *Logical Investigations*, Trans. P. T. Geach & R. H. Stoothoff, (ed.) P. T. Geach, New Haven Yale University Press, pp: 1-30.
12. Kaplan, David, (1989), "Demonstratives", in *Themes From Kaplan*, eds. Joseph Almog & John Perry & Howard Wettstein, OPU., pp: 481-563.
13. Kaplan, David, (1989), "Afterthought", in *Themes From Kaplan*, eds. Joseph Almog & John Perry & Howard Wettstein, OPU., pp: 565-614.
14. Kaplan, David, (1990), "Thoughts on Demonstratives", in *Demonstratives*, ed. Palle Yourgrau, OPU, pp: 34-49.
15. Perry John, (1977), "Frege on Demonstratives", *The Philosophical Review*, LXXXVI, No.4.
16. Perry, John, (1979), "The Problem of Essential Indexical", *NOUS* 13, pp: 3-21.
17. PerryJohn,(2000). "Indexicals", URL=<http://www.csli.stanford.edu/~john/philpapers/demon-enc.pdf>.
18. Perry, John, (2005), "UsingIndexicals", URL=<http://www-csli.Stanford.edu/~john/PHILPAPES/using.htm>.
19. Reimer, Marga, (1992), "Demonstrating with Descriptions", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. LII, No.4, pp:877-893.
20. Reimer, Marga, (1996), "Quotation Marks: Demonstratives or Demonstrations?", *Analysis*, 56.3, pp: 131-141.
21. Sainsbury, R.M., (2002), "Reference and Anaphora", *Philosophical Perspectives*, 16, pp: 43-71.
22. Salmon, Nathan, (2002), "Demonstrating and Necessity", *The Philosophical Review*, Vol.111, No.4.
23. Taschek, William, W., (1987), "Content, Character, and Cognitive Significance", *Philosophical Studies*, 52, pp: 161-189.
24. Yourgrau, Palle, "The Path Back to Frege", in *Demonstratives*, (ed.) Palle Yourgrau, pp: 97-132.